

بلخ

قسمت چهارم

نگارش محمد کریم خان نژیسی
عضو انجمن ادبی کابل

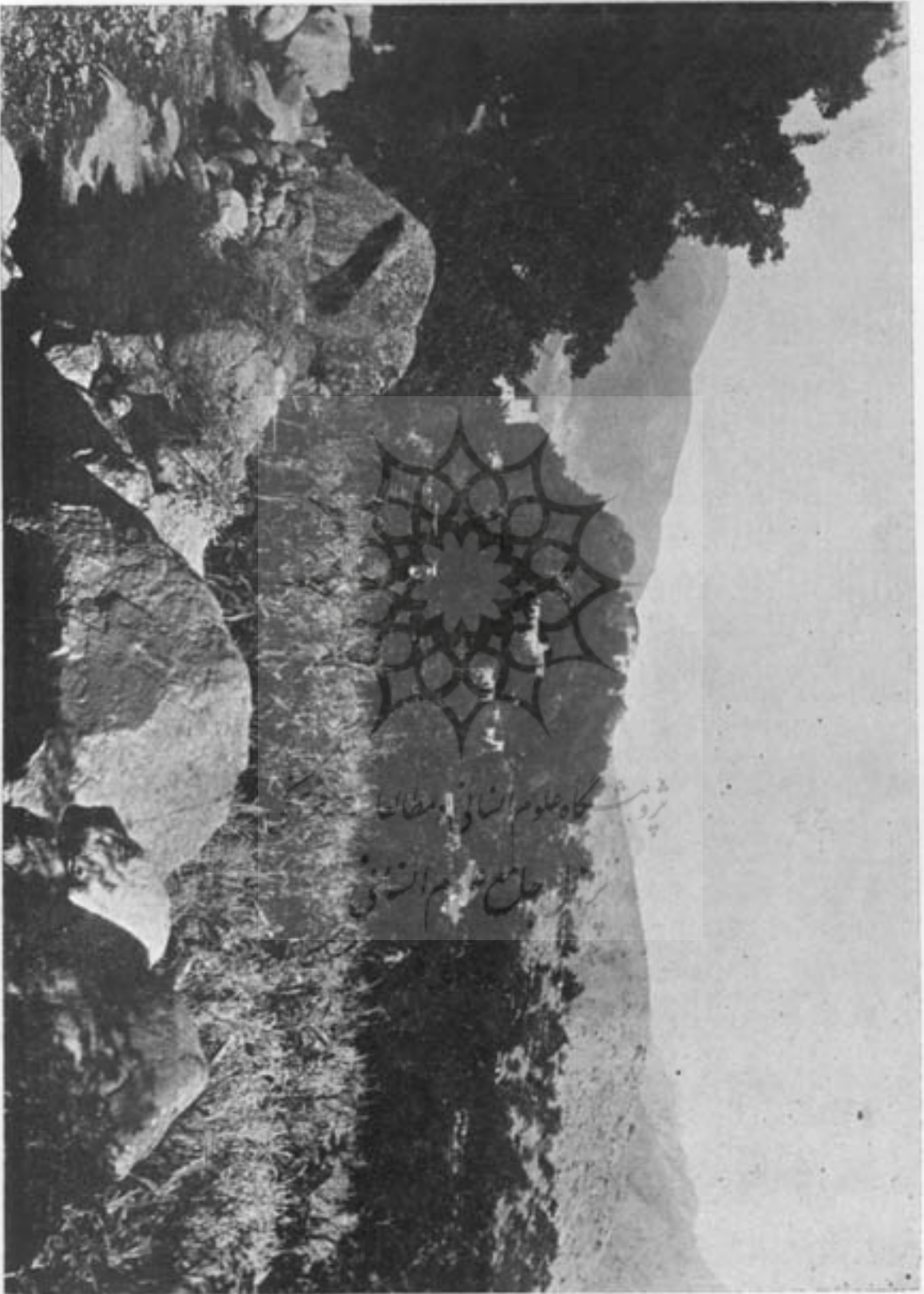
بلخ، آئین زردشتی و علل پیشرفت آن در امپراتوری ساسانی، مدینت اولیه آن، با اختلافات مؤرخین، وقایع مهمه سیاسی که از زمانهای باستان تا اسکندر در آنجا رو داده.

نانکه در بالا گفته آمدیم علت انتخاب مهاجرین آریایی این سرزمین را، حاصلخیزی زمین، کثرت مراتع و چراگاههای سرسبزی بوده است که از هر حیث بحیات زراعتی و زندگی چارپایان مساعد و موزون افتاده بود. هم چنان از مهمترین علل ظهور دین زردشت و اسباب موفقیت و پیشرفت آن درین دیار، همین وسائل مذکور، با اختلاف و تباین آب و هوا در مواقع مختلفه آن سرزمین بوده است.

چه مهمترین تکالیف مذهبی آن عبارت است، از زراعت، تربیه حیوانات اهلی و تقدیس عناصر اربعه. زردشت که از معاصرین و دوستان کشتاسب پادشاه باختر بود و همیشه در کنف حمایت و شفقت او بسر می برد، در حدود



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کتابخانه ملی افغانستان
موسسه تحقیقات و نشر
کابل

از مناظر سمت شمال کابل در رفته پنجشنبه

هزار سال قبل از میلاد آئین مزدیسنی (خدا پرستی) را در آن سرزمین ترویج و اشاعه داد و اساس آن را دو مبدأ (نیکی و بدی) گذاشت ، که از انسان تا حیوان عملاً بین ایند و اشتراك دارند . و موافقت کلی بهم می‌رسانند . این دو دسته عوامل بزرگ که یکی آهوراها (عوامل نیکی) و دیگری دیوها (عوامل بدی) باشد هر يك مرکب از یکدسته عواملی است که در زیر سلطه و نفوذ فرمانفرمای بالاتر و واحدی قرار گرفته و بزرگترین آهوراها را (هر مزد یا بزدان) و از دیوها را (انکره مینو یا اهریمن) نامند و همیشه این دو قوا مخالف همدیگر بوده ، اجراآت و کار روائی هایشان بر علیه یکدیگر است .

و هموست که بار تولد گوید ؛ همچو عقیده در سرزمینی ظاهر شود ، که در يك نقطه فرق فاحشی بین دو قوه متضاد بطور وضوح نمایان بوده باشد ، به تعبیر دیگر از یکطرف مرغزارهای بر طراوت و از طرف دیگر صحاری و ریگستانهای سوزان و بی آبی در آنجا وجود داشته باشد . و انسان همواره سعی نماید . تا هر قطره آبی را که برایش میسر است برای ارضای اراضی بکار برده از آن استفاده ها نماید و در سابقه آن بیک زندگانی نوینی (مدنیت) آشنا و داخل گشته ، از بدویت (یعنی حیات اصلی آریانها) و از آسیب و زیانهاییکه از آن بوی می‌رسد ، محفوظ و در امان باشد . زیرا که این حیات نوین به تعبیر دیگر مدنیت (چنانکه در یکی از سرودها ذکر یافته) از شر ریگهای صحاری ، تطاول سواران بادیه نشین کوچی که مرد هارا مقتول ، زنها و اطفال را اسیر ، حیوانات و اموالشان را بغارت می‌زدند ، بطور دائم آنها را انگهبانی و حفظ می نماید . در عوض کار و زحمت اجر بزرگی داشته ، موجودیت و بقای خود را در ساحت آن جستجو و ادامه دهند .

نادارای نیروی قوی و تنومندی بوده ، با سلامت و نشاط زیندگانی و امرار حیات نمایند. و از آن روست که این شهر مبدأ بزندان برستی و مهد آئین مزدیسنی تلقی یافته ، پیشینیان عجم آنسر زمین را از اماکن مقدسه میشمردند و در تکریم آن سخت مبالغه می نمودند. نوبهار به تعبیر دیگر بزرگترین معبد زردشتیها نیز در آنجا وقوع داشت ، که بیان مفصل آن در آئینده گفته آید.

بلخ موقعیت مدنی و سیاسی آن : راجع بمدنیت اولیه و مرکزیت عرفانی این شهر و ایات مختلفه بنظر می رسد. از انجمله بعضی از مؤرخین را عقیده بر آن است که این شهر از زمانهای بسیار قدیمی (قبل از آنکه نام بلخ را بخود بگیرد) بر علاوه این حیثیت مذهبی خویش یکی از مراکز مهمه علمی و سیاسی ایشیانیز بشمار رفته ، از مهمترین نقاط آسیای مرکزی بود ، با آقبانان ، نینوا و بابل پهلوی همسری میزد. ولی بقرار تحقیقات استاد ماسوف علیه بار تولد مدنیت اولیه آن بطور مسلم از تمدن ملی که در آن زمان در اطراف دریای مدیترانه و حوضه فرات و دجله زندگانی داشتند پستر بوده بلکه بعد از چندی که باختراستقلال خود را باخته در زیر تصرف و قبضه هخامنشی ها در آمد نیز رسوم و آئین باختری و صغدی ها فرق فاحشی با اخلاق و عادات سکنای اهالی ابران داشته است. و بلکه بعقیده سترابو Strambo اهالی این سر زمین قبل از سکندر از حیث عادات ، اخلاق و طرز زندگانی چندان فرقی با کوچ نشینان نداشته اند.

و همچنان گشتاسب پادشاه باختر که معاصر زر دشت بوده است. نیز بمثل شاهان هخامنشی شکوه و جلالی نداشته. بلکه رئیس و پیشوای مملکت جنگجو و نیرومندی بوده که بیشتر بزراعت و مالداری اهتمام داشته اند.

اما و. آ. گورکو - کر باژنی در فصلی از طالع تاریخی افغانستان در بنجاب چنین مینویسد: بطوریکه مؤرخین اطلاع داده اند قبل از تشکیل سلسله هخامنشی هادر ابران (در حدود ده قرن قبل از میلاد) در باکتر حکومت قوی شاهی تشکیل یافته بود و حکومت مذکور در آن زمان داخل ارتباط خوبی با اروپا بوده است. و بقراریکه: کتی زیاس (Ktesias) راجع باثوری ها نگاشته است این است که حکومت مذکور را آثوری ها فتح و اشتغال نموده بودند چنانکه مؤرخ معروف یونانی دیودورس Diodorus (۱) نیز بنقل از وی قضیه مذکور را تذکار نموده زردشت را (اشتباهاً پادشاه بلخ) رقیب و معاصر پادشاه آثورینوس Ninoas و زئش سیمیرامیس Semiramis دانسته مینویسد، پس از آنکه نینوس پادشاه آثور بممالک بابل و ارمنستان غلبه کرده بمدی رو نهاد. و آنرا نیز بزودی فتح نمود. و این پیشرفت و فتوحات مشارالیه را باندیشه جهانگیری انداخت و خواست که از نهر دون (۲) تا رود نیل را متصرف شود. همان بود که به فتح ممالک برداخت، آهسته آهسته قسمت مهمه بممالک آسیا را فتح نمود، مصر، فنیقه، سوریه و سایر نقاط آسیای صغیر به تصرف او درآمد. و بسا از اقوام سلحشور آسیای مرکزی را شکست داده مطیع خود ساخت. و دامنه سلطه و نفوذ آن تا تنگه سلسله کوه قفقاز امتداد و بسط یافت. و خواست که درین مورد بلخ را نیز فتح نموده باشد. ولی همه مجاهدات او برای فتح بلخ درین بار عقیم

(۱) مؤرخ یونانی از جزیره سیسل معاصر قیصر روم (اگوستوس) بوده که در سال ۶۳ قبل المیلاد تولد یافته در ۱۴ مسیحی درگذشته است.

(۲) Don یکی از دریا های بزرگ قابل چهاررانی است که از روسیه مرکزی برخاسته در بحیره آزوف میریزد. و طول آن عبارت است از یکهزار و سه صد و بیست و پنج میل ص ۳۱۰ انسای کلویدای روتلج طبع ۱۹۳۱

ماند . موقعیت مهم ، دشواری راه و جنگجویی اهالی این سرزمین آمال او را
 یا مال کرده مجبور شد تا از فتح بلخ صرف نظر نماید و بسوریه برگردد . آن بود
 که مشارالیه برکشت و در آنجا شهر نینوارا بنا نهاد . سپس از انجام ساختمان آن بار دیگر
 بیاد بلخ افتاده از سر تا سر ممالک قلمرو خود سپاه جمع آوری نمود و چون از نخستین
 لشکرکشی خود نجر به یافته و از راه دشوار گذار بلخ و مردان جنگی آنجا آگاه بود .
 لشکر بزرگی بیار است و با يك مليون هفصد هزار پیاده و دوصد هزار سوار
 رهسپار دیار بلخ گردید ، در میان چندین شهر های بزرگ پایتخت آن باختر
 (شهر بلخ) بواسطه بزرگی و برج و بارو از همه امتیاز داشت ، پادشاه بلخ
 او خسپارتس Oxiartice هم جوانان کشور خود را بچنگ خواند و با چهار صد
 هزار تن از جنگجویان راه مملکت بروی دشمن بست ، پس از پیکار سختی آنور بها
 روی بگریز نهادند ، بلخی ها نابگوهای مجاور ایشان را پسپا کرده صد هزار
 تن از دشمنان را نیست نمودند ولی در مقابل لشکر نهایت انبوه مقابله نتوانسته
 تا گزیر به عقب گشتند و هر يك بفکر نگهداری خانمان خود بر آمدند ، کشور
 بلخ بدست آنور بها فتح گردید ، اما خود شهر بلخ بواسطه برجها ، باروها و
 آلات جنگی که در آن تعبیه یافته بود مدتی طولانی ثبات و پایداری نشان داد ،
 آنور بها شهر را محاصره نمودند و در مدت این محاصره طولانی مردی از سپاهیان آنور
 آرزو مند دیدار زتش گردیده او را طلبید ، زن او که سمیرامیس باشد چون
 به بلخ رسید ، وضع محاصره شهر را تحت دقت قرار داده و از طرفیکه قلعه مذکور
 استحکامات کمتر داشت و دفاع اهل قلعه سخت تر بود ، با چند تن از سپاهان دلیر
 یورش آورده بمحاصر شهر بر آمد و سائیرین را اشاره به هجوم نمود ، نگهبانان قلعه
 بهراس افتاده دست از کار کشیدند و شهر بدست آنور بها افتاد ، نینوس بر شادت

تدبیر، زیبایی، هوش، ذکا و دلیری سیمیرامیس گرویده گشته، شیفته حسن و جمال او شد. تا او را زنی گرفت و ازین فتح سیم و زر فراوانی از خزینة بلخ بدست نینوس افتاد.

ولی بعقیده پروفیسر لیمان هایت الهانی (Lehmann Haupt) این واقعه افسانه وی بوده حقیقتی نداشته و بلکه بواسطه ایراد دلائلی چند شخصیت سیمیرامیس را نیز افسانوی دانسته، قضایای مذکور را خالی از حقیقت و سرتاسر جعلیات می نویسد (۱).

و از اینجائیکه راجع باوضاع سیاسی آنوقت باختر و شاهان آن ما را اطلاع صحیح و مفصلی بدست نیست و آنچه که بنظر میرسد، خالی از جعل نبوده جنبه اساطیری آن به نسبت حقیقت بیشتر است. لهذا، از آن صرف نظر نموده به تفصیل وقایع تاریخی تقریباً موثوق آن (پس از زمان استیلای هخامنشی ها) اگر بپردازیم، اعتساف نکرده خواهیم بود. *تاریخ و تمدن ایران*

وقایع مهمه ئیکه در بلخ پروا دادیم: پس از انقراض شاهان باختری، دوره بدبختی و زوال سیاسی این سرزمین آغاز یافته، استقلال کامل خود را بدبختانه از دست داد، و در حدود (۵۴۱ - ۴۹۲) ق. م. چنانکه در بالا گفتیم بواسطه داریوش هستاس پس پادشاه سیوم هخامنشی مفتوح گردید. و مشارالیه بر علاوه باختر دو ولایت پنجاب و سند را نیز فتح نمود. ضمیمه ممالک شاهنشاهی هخامنشی نمود.

(۱) انسایکلوپیدیای بریطانیکا ج ۲۰ ص ۳۱۴.

ولی پروفیسر سردینسن راس و سکر این (در کتاب مولفہ شان قلب آسیا (۱) می نویسد کہ با وجود قبض و فتح باختر بدست داریوش از حکومت هخامنشی ها در آن دیار نہایت ضعیف بود، یعنی بنام بوده نہ بکام . و در آنجا تاقو حات اسکندر از طرف هخامنشی ها (سازاپ) نائب الحکومه معین گشته و وی در اجراءات امور داخلی آن مملکت تقریباً آزاد بود . و اہالی این سر زمین بطوریکہ باید، با نقیاد هخامنشی ها تن در نداده بودند و هوای آزادی و استقلال از دماغشان زرقہ بود . ہمیشہ منتہز فرصت می بودند، تا وسیلہ یافتہ استقلال از دست رفتہ وطن و مملکت خود را بازستانند . ولی با وجود آہم این دورہ بدیختی تقریباً دو صد و پنجاه سال تاقح اسکندر دوام نمود .

اسکندر در ۳۳۱ ق . م . پس از شکست داریوش سیوم (۳۳۶ تا ۳۳۱ یا ۳۳۱ ق م) در جنگ از بیلہ بفتح بین النہرین ، عیلام و فارس آغاز نمود ، و قصر سلطنتی برسبولیس را کہ نشیمن گاہ شاهان هخامنشی بود ، بہ خواہش و اصرار معشوقہ خود آتشل زدن و بہ تعاقب دارا روانہ مدی شد ، اکباتان را گرفت و از آنجا بری آمد . و درین هنگام دارا از نرس سکندر رو بفرار نہادہ بقشونیکہ باختر بہا قسمت عمدہ آرا تشکیل میدادند بہ پیدوست و مصمم شد کہ خود را ببلخ رساند و در قلعہ آن کہ از مستحکم ترین قلاع آن عصر بود متحصن گردد .

ولی سردار قشون باختری و سازاپ بلخ کہ اسم اصل آن ماہدار بود و یونانیہا

وی را بسوس خوانند چون از سالها در صدد انتقام کشیدن از مسلطین خارجی مملکت خویش بوده ، در سر هوای استقلال داشت ، از فرصت استفاده برده ، ازین آخرین فرد دودمان هخامنشی که استقلال وطن و مملکت او را پامال کرده بودند . خواست انتقامی کشیده باشد ، پس بمعاونت دیگر امرای باختری وی را بگرفت و محبوبس ساخت . و چون این خبر با اسکندر رسید مشارالیه بشتاب تمام روانه خراسان شد . تا داریوش را بدست آورد .

و بقول مورخین یونانی پیش از آنکه اسکندر بداریوش برسد ، بسوس مذکور به آرزوی دیرین خود دستیاب گشته به نزدیک دامغان داریوش موصوف را بگشت . و نعلش او را در میدان گذاشته خود روانه بلخ گردید .

اسکندر بعد از شنیدن قتل دارا (بطوریکه در قلب آسیا مولفه سکر این و پروفیسر ادورد دنیسن راس ص ۶ مذکور است) برام خراسان و سیستان بطرف قندهار و کابلستان رو نمود . و بسوس در بنموقع فرصت را اغنیمت شمرده در موطن اصلی خود باختر بعنوان آرتاکزیدس چهارم Artaxerxes یعنی اردشیر چهارم پادشاه گشته ، علم استقلال برافراشت . و چون اسکندر ازین خبر آگاه شد (در ۳۲۹ قبل المیلاد) هند و کوه را از جنوب عبور نمود و به تسخیر بلخ پرداخت .

ولی نظر به بعضی روایت : بسوس پس از آنکه دارا را بگشت و خود در بلخ آمده بنام اردشیر چهارم پادشاه شد . اسکندر در عرض راه (در حدود دامغان) نعلش داریوش را دیده ، بدون توقف به تعاقب بسوس روانه گشت و به تسخیر بلخ پرداخت .

بسوس چون چاره را حصر دید، باقی چند ازرقای خویش از آمودریا گذشته، تمام کشتی‌ها را بسوخت و بطرف نونا که (بعقیده کریکوریف علاقه بین آمودریا و شهر سبز است) فرار نمود. اسکندر پس از فراغت از تسخیر بلخ به تعقیب وی روانه ماورالنهر شد. و بذریعه مشکها و بسته‌های پرازگه جیحون را عبور نموده، در صدد استیصال او برآمد.

و گویند درین زمان بسوس در یکی از مجالس عیش و تفریح بایکی از سرداران و مشیر خاص خود که سپتیا منس نام داشت، از راه مستی نزاعی کرده مشارالیه را تهدید بقتل نمود. سپتیا منس از بیم جان از نزد وی فرار نمود و باردوی اسکندر پناه گزین گشته، به نزد اسکندر باز یافت. اسکندر کمال احترام را بوی نموده، مشارالیه را در ردیف امرای خود منسلک ساخت، و سیاست نهایت در احترام و استمالت او مبالغه نمود. این اوضاع ظاهر فریب اسکندر سپتیا منس خائن را وادار بآن ساخت که در مقابل بادار و مرنی خود بیشتر ازین خیانت بزرگی را مرتکب شود. همان بود که با سایر داران خائن کردوی بسوس مفاهمه نمود تا آنکه مشارالیهم بسوس را به تحریک وی اسیر نموده تسلیم اسکندر نمودند.

و بعقیده مورخین جدید (نقل از ابران باستان ج ۲ ص ۱۷۲۱) اسکندر در زاریاسپ به نزدیکی بلخ حالیه مجلسی بیاراست و از سرداران سپاه خویش راجع به بسوس طالب رای شد. و مجلس رای داد تا به سبب خون داریوش او را موافق عادات پارسیها بکشند. آن بود که یکی از سرداران پارسی مامور شد تا بسوس را بهمدان (آکبانان) برده اول او را مثله و بعدها بدار آویزد.

و نا گفته نماند که اسکندر پس از حکم بقتل بسوس روانه مارکنده (سمرقند) گردیده، آنجا را نیز فتح نمود و عده از افواج خود را در آنجا بطور ساخلو گذاشته خود بسوی دریای سیحون برگشت. درین مورد سپتیا منس از موقع استفاده برده، سمرقند را محاصره نمود و افواجیکه اسکندر بسرکوبی او فرستاده بود همه را نیست و نابود ساخت. چون این قضیه بسکندر رسید، خود مشارالیه، به سرکوبی سپتیا منس بازگشت. و سپتیا منس مجبوراً فرار کرده، در مملکت خود باختر خود را رساند. و در آنجا همیشه بر خلاف افواج مكدونی می جنگید. تا آنکه در اوایل سال ۳۲۸ سه صد و بیست و هشت قبل المسیحی بذریعه بکدسته از کوچیها بقتل رسید. و بدین سبب سکندر از باختر مطمئن گشته در سال آینده ۳۲۷ سیصد و بیست و هفت ق م بازگشت نمود.

(نا تمام)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

